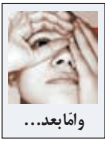




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاکرس، پلاک ۹، ساختمان خمر، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ –
نمابر: ۸۸۶۵۴۳۹۲
www.sharghnewspaper.ir
نشانی اینترنتی:
سازمان آگهی‌ها: ۲۴۲۰۱۹۹
امور مشترکین: ۸۸۴۴۱۳۸-۴۴
توزیع: شرکت نوآوران جهان رسانه ایرسا –
تلفن: ۸۸۸۲۳۳۹۰
چاپ کلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۶۶۸۲۳۳۴۶



یکی از بدیهیاتی که در دو هفته‌ی گذشته مرور کردیم عبارت

از این بود که هر کلمه‌ی بیگانه‌ای که به هر زبانی وارد می‌شود با شیوه‌ی گفتار و نوشتار آن زبان همساز می‌گردد. در عربی به این پدیده‌ها «تعریب» می‌گویند و آن کلمه‌ی بیگانه‌ای را که به جامه‌ی عربی درآمده است «معرَّب» می‌نامند. هزاران لغت فارسی و غیر فارسی داریم که به عربی رفته‌اند و برخی با همان صورت معرَّب‌شان به زبان‌های دیگر راه پیدا کرده‌اند و برخی فارسی‌های معرَّب به فارسی می‌رسانند و به جای اصل فارسی‌شان نشسته‌اند. هزاران لغت عربی و چینی و هندی و مغولی و ترکی و روسی و اروپایی داریم که به فارسی آمده‌اند و ما آنها را در دل زبان خودمان پذیرفته‌ایم و به شیوه‌ی خودمان ادا می‌کنیم و می‌نویسیم. «چای» را از «چای» چینی گرفته‌ایم، «توماس» و «سوغات» را از مغولی گرفته‌ایم، «فلفل» را که معرَّب «پپل» است از «پپالی» سانسکریت گرفته‌ایم، «مغاز» را از ترکی گرفته‌ایم (و ترک‌ها از «magasin» فرانسوی و فرانسوی‌ها از «مخزن» عربی) و «آقا» و «خان» و «خانم» و «چریک» و «بلیچی» را هم از ترکی گرفته‌ایم و «سماور» و «استکان» را از روسی و «آرشیو» و «کابینه» و «کمیت» و «کافه» و «بودجه» و «فامیل» و «ملّت» و «دوش» و یک عالمه کلمه‌ی دیگر را از فرانسوی و «کمپیوتر» و «فوتبال» و «ساندویچ» را هم از انگلیسی ... و همه‌ی این کلمه‌ها را به شیوه‌ی خودمان ادا می‌کنیم و می‌نویسیم – که با تلفظ اصلی البته مغایرت دارد. بعد از کاف «کلاسیک» و «ف» یا «فلاسک» و «ب» یا «پلاستیک» یک کسره اضافه می‌کنیم و بعد از «ب» «بروشور» و «پ» «پروژه» هم یک ضمه اضافه می‌کنیم و هیچ تلاشی هم برای ادا ی تلفظ اصلی این کلمه‌های بیگانه به خرج نمی‌دهیم و نباید هم بدھیم. تحمیل شیوه‌ی گفتار و نوشتار فارسی به کلمه‌های بیگانه به معنی رعایت اصل «همسازِی» است و این اصل هم در مورد همه‌ی واژه‌های دخیل در زبان فارسی مصداق دارد و هم در مورد اسم‌های خاص. انگلیسی‌ها به «مشهد» ما «Meshed» می‌گویند و این اسم در فرهنگ‌های لغت انگلیسی به همین صورت ثبت شده است، «کورش» ما را «Cyrus» می‌نویسند و «sayres ادا می‌کنند و «خشیارشا»ی ما را Xerxes می‌نویسند و zerk-seez ادا می‌کنند... ما هم به «London» می‌گوییم «لندن» و به «Paris» می‌گوییم «پاریس». او خدایا انگلیسی‌زبان‌ها «لندن» را به این صورت تلفظ می‌کنند و خود فرانسوی‌ها به پاریس «پاریس» می‌گویند؟ البته که نه! انگلیسی‌زبان‌ها «London» را با ل مضموم ادا می‌کنند و فرانسوی‌ها «Paris» را با پ مفتوح ادا می‌کنند و و آن را هم ادا نمی‌کنند. مثال‌ها فراوان‌اند. ما به «اتریش» یک زمانی «تسمه» می‌گفتیم که اسمی بود که روسها به این کشور داده بودند. «اتریش» را از فرانسوی‌ها گرفته‌ایم و آنها هم این تلفظ را از اصل آلمانی «اوستریش» گرفته‌اند. «آلمان» را هم از فرانسوی‌ها گرفته‌ایم. انگلیسی‌زبان‌ها به «آلمان» می‌گویند «German» و خود آلمانی‌ها می‌گویند «Deutschland» (دوپیچلت). ما به داوود و پیغامبر «داوود» می‌گوییم، نه «داوید» یا «دیوید» و حضرت سلیمان را هم «سلیمان» خطاب می‌کنیم، نه «سولومن». به حضرت آدم «آدم» می‌گوییم، نه «ادم» یا «آدام» و به حضرت ابراهیم «ابراهیم» می‌گوییم، نه «ابراهام». به «اسمسون» یا «سمسون» هم «شمسون» می‌گوییم و به «جان» تمهیددهنده «بجیا» هر کلمه و هر اسم خاصی در هر زبانی رنگ و بوی متفاوتی می‌گیرد و به شکل و شمایل تازه‌ای درمی‌آید تا قواعد گفتاری و نوشتاری زبان میزبان همساز شود و این روندیست که از ازل و نه فقط در زبان فارسی و عربی بل که در همه‌ی زبان‌های زنده‌ی دنیا جریان داشته است و همچنان جریان دارد. اصرار بعضی مترجمان و روشنفکران معاصر آشنا به زبان‌های فرانسوی و انگلیسی به ارائه‌ی تلفظ اصلی واژه‌های برگرفته از این دو زبان و ارائه‌ی تلفظ اصلی اسمی بیگانه – که آن را تلفظ «درست» می‌خوانند – هم ناشی از خودباختگی و عدم اعتماد به نفس است و هم به دلیل بی‌توجهی به قابلیت‌های زبان فارسی و نادیده انگاشتن داد و مستندهای مابین زبان‌های زنده‌ی دنیا. ارائه‌ی یک تلفظ درست از یک کلمه یا یک اسم بیگانه در زبان میزبان یعنی ارائه‌ی تلفظی که در قالب زبان میزبان جا می‌افتد و جواب می‌دهد، نه تلاش و اصرار در تقلید از تلفظ اصلی: «ساموئل بکت»، نه «شمیول بکت»، «استانی کوبریک»، نه «سنّلی کوبریک»! «استندال»، نه «ستندل» یا «ستندال»!

اصلی این کلمه‌های بیگانه به خرج نمی‌دهیم و نباید هم بدھیم. تحمیل شیوه‌ی گفتار و نوشتار فارسی به کلمه‌های بیگانه به معنی رعایت اصل «همسازِی» است و این اصل هم در مورد همه‌ی واژه‌های دخیل در زبان فارسی مصداق دارد و هم در مورد اسم‌های خاص. انگلیسی‌ها به «مشهد» ما «Meshed» می‌گویند و این اسم در فرهنگ‌های لغت انگلیسی به همین صورت ثبت شده است، «کورش» ما را «Cyrus» می‌نویسند و «sayres ادا می‌کنند و «خشیارشا»ی ما را Xerxes می‌نویسند و zerk-seez ادا می‌کنند... ما هم به «London» می‌گوییم «لندن» و به «Paris» می‌گوییم «پاریس». او خدایا انگلیسی‌زبان‌ها «لندن» را به این صورت تلفظ می‌کنند و خود فرانسوی‌ها به پاریس «پاریس» می‌گویند؟ البته که نه! انگلیسی‌زبان‌ها «London» را با ل مضموم ادا می‌کنند و فرانسوی‌ها «Paris» را با پ مفتوح ادا می‌کنند و و آن را هم ادا نمی‌کنند. مثال‌ها فراوان‌اند. ما به «اتریش» یک زمانی «تسمه» می‌گفتیم که اسمی بود که روسها به این کشور داده بودند. «اتریش» را از فرانسوی‌ها گرفته‌ایم و آنها هم این تلفظ را از اصل آلمانی «اوستریش» گرفته‌اند. «آلمان» را هم از فرانسوی‌ها گرفته‌ایم. انگلیسی‌زبان‌ها به «آلمان» می‌گویند «German» و خود آلمانی‌ها می‌گویند «Deutschland» (دوپیچلت). ما به داوود و پیغامبر «داوود» می‌گوییم، نه «داوید» یا «دیوید» و حضرت سلیمان را هم «سلیمان» خطاب می‌کنیم، نه «سولومن». به حضرت آدم «آدم» می‌گوییم، نه «ادم» یا «آدام» و به حضرت ابراهیم «ابراهیم» می‌گوییم، نه «ابراهام». به «اسمسون» یا «سمسون» هم «شمسون» می‌گوییم و به «جان» تمهیددهنده «بجیا» هر کلمه و هر اسم خاصی در هر زبانی رنگ و بوی متفاوتی می‌گیرد و به شکل و شمایل تازه‌ای درمی‌آید تا قواعد گفتاری و نوشتاری زبان میزبان همساز شود و این روندیست که از ازل و نه فقط در زبان فارسی و عربی بل که در همه‌ی زبان‌های زنده‌ی دنیا جریان داشته است و همچنان جریان دارد. اصرار بعضی مترجمان و روشنفکران معاصر آشنا به زبان‌های فرانسوی و انگلیسی به ارائه‌ی تلفظ اصلی واژه‌های برگرفته از این دو زبان و ارائه‌ی تلفظ اصلی اسمی بیگانه – که آن را تلفظ «درست» می‌خوانند – هم ناشی از خودباختگی و عدم اعتماد به نفس است و هم به دلیل بی‌توجهی به قابلیت‌های زبان فارسی و نادیده انگاشتن داد و مستندهای مابین زبان‌های زنده‌ی دنیا. ارائه‌ی یک تلفظ درست از یک کلمه یا یک اسم بیگانه در زبان میزبان یعنی ارائه‌ی تلفظی که در قالب زبان میزبان جا می‌افتد و جواب می‌دهد، نه تلاش و اصرار در تقلید از تلفظ اصلی: «ساموئل بکت»، نه «شمیول بکت»، «استانی کوبریک»، نه «سنّلی کوبریک»! «استندال»، نه «ستندل» یا «ستندال»!

اصلی این کلمه‌های بیگانه به خرج نمی‌دهیم و نباید هم بدھیم. تحمیل شیوه‌ی گفتار و نوشتار فارسی به کلمه‌های بیگانه به معنی رعایت اصل «همسازِی» است و این اصل هم در مورد همه‌ی واژه‌های دخیل در زبان فارسی مصداق دارد و هم در مورد اسم‌های خاص. انگلیسی‌ها به «مشهد» ما «Meshed» می‌گویند و این اسم در فرهنگ‌های لغت انگلیسی به همین صورت ثبت شده است، «کورش» ما را «Cyrus» می‌نویسند و «sayres ادا می‌کنند و «خشیارشا»ی ما را Xerxes می‌نویسند و zerk-seez ادا می‌کنند... ما هم به «London» می‌گوییم «لندن» و به «Paris» می‌گوییم «پاریس». او خدایا انگلیسی‌زبان‌ها «لندن» را به این صورت تلفظ می‌کنند و خود فرانسوی‌ها به پاریس «پاریس» می‌گویند؟ البته که نه! انگلیسی‌زبان‌ها «London» را با ل مضموم ادا می‌کنند و فرانسوی‌ها «Paris» را با پ مفتوح ادا می‌کنند و و آن را هم ادا نمی‌کنند. مثال‌ها فراوان‌اند. ما به «اتریش» یک زمانی «تسمه» می‌گفتیم که اسمی بود که روسها به این کشور داده بودند. «اتریش» را از فرانسوی‌ها گرفته‌ایم و آنها هم این تلفظ را از اصل آلمانی «اوستریش» گرفته‌اند. «آلمان» را هم از فرانسوی‌ها گرفته‌ایم. انگلیسی‌زبان‌ها به «آلمان» می‌گویند «German» و خود آلمانی‌ها می‌گویند «Deutschland» (دوپیچلت). ما به داوود و پیغامبر «داوود» می‌گوییم، نه «داوید» یا «دیوید» و حضرت سلیمان را هم «سلیمان» خطاب می‌کنیم، نه «سولومن». به حضرت آدم «آدم» می‌گوییم، نه «ادم» یا «آدام» و به حضرت ابراهیم «ابراهیم» می‌گوییم، نه «ابراهام». به «اسمسون» یا «سمسون» هم «شمسون» می‌گوییم و به «جان» تمهیددهنده «بجیا» هر کلمه و هر اسم خاصی در هر زبانی رنگ و بوی متفاوتی می‌گیرد و به شکل و شمایل تازه‌ای درمی‌آید تا قواعد گفتاری و نوشتاری زبان میزبان همساز شود و این روندیست که از ازل و نه فقط در زبان فارسی و عربی بل که در همه‌ی زبان‌های زنده‌ی دنیا جریان داشته است و همچنان جریان دارد. اصرار بعضی مترجمان و روشنفکران معاصر آشنا به زبان‌های فرانسوی و انگلیسی به ارائه‌ی تلفظ اصلی واژه‌های برگرفته از این دو زبان و ارائه‌ی تلفظ اصلی اسمی بیگانه – که آن را تلفظ «درست» می‌خوانند – هم ناشی از خودباختگی و عدم اعتماد به نفس است و هم به دلیل بی‌توجهی به قابلیت‌های زبان فارسی و نادیده انگاشتن داد و مستندهای مابین زبان‌های زنده‌ی دنیا. ارائه‌ی یک تلفظ درست از یک کلمه یا یک اسم بیگانه در زبان میزبان یعنی ارائه‌ی تلفظی که در قالب زبان میزبان جا می‌افتد و جواب می‌دهد، نه تلاش و اصرار در تقلید از تلفظ اصلی: «ساموئل بکت»، نه «شمیول بکت»، «استانی کوبریک»، نه «سنّلی کوبریک»! «استندال»، نه «ستندل» یا «ستندال»!

اصلی این کلمه‌های بیگانه به خرج نمی‌دهیم و نباید هم بدھیم. تحمیل شیوه‌ی گفتار و نوشتار فارسی به کلمه‌های بیگانه به معنی رعایت اصل «همسازِی» است و این اصل هم در مورد همه‌ی واژه‌های دخیل در زبان فارسی مصداق دارد و هم در مورد اسم‌های خاص. انگلیسی‌ها به «مشهد» ما «Meshed» می‌گویند و این اسم در فرهنگ‌های لغت انگلیسی به همین صورت ثبت شده است، «کورش» ما را «Cyrus» می‌نویسند و «sayres ادا می‌کنند و «خشیارشا»ی ما را Xerxes می‌نویسند و zerk-seez ادا می‌کنند... ما هم به «London» می‌گوییم «لندن» و به «Paris» می‌گوییم «پاریس». او خدایا انگلیسی‌زبان‌ها «لندن» را به این صورت تلفظ می‌کنند و خود فرانسوی‌ها به پاریس «پاریس» می‌گویند؟ البته که نه! انگلیسی‌زبان‌ها «London» را با ل مضموم ادا می‌کنند و فرانسوی‌ها «Paris» را با پ مفتوح ادا می‌کنند و و آن را هم ادا نمی‌کنند. مثال‌ها فراوان‌اند. ما به «اتریش» یک زمانی «تسمه» می‌گفتیم که اسمی بود که روسها به این کشور داده بودند. «اتریش» را از فرانسوی‌ها گرفته‌ایم و آنها هم این تلفظ را از اصل آلمانی «اوستریش» گرفته‌اند. «آلمان» را هم از فرانسوی‌ها گرفته‌ایم. انگلیسی‌زبان‌ها به «آلمان» می‌گویند «German» و خود آلمانی‌ها می‌گویند «Deutschland» (دوپیچلت). ما به داوود و پیغامبر «داوود» می‌گوییم، نه «داوید» یا «دیوید» و حضرت سلیمان را هم «سلیمان» خطاب می‌کنیم، نه «سولومن». به حضرت آدم «آدم» می‌گوییم، نه «ادم» یا «آدام» و به حضرت ابراهیم «ابراهیم» می‌گوییم، نه «ابراهام». به «اسمسون» یا «سمسون» هم «شمسون» می‌گوییم و به «جان» تمهیددهنده «بجیا» هر کلمه و هر اسم خاصی در هر زبانی رنگ و بوی متفاوتی می‌گیرد و به شکل و شمایل تازه‌ای درمی‌آید تا قواعد گفتاری و نوشتاری زبان میزبان همساز شود و این روندیست که از ازل و نه فقط در زبان فارسی و عربی بل که در همه‌ی زبان‌های زنده‌ی دنیا جریان داشته است و همچنان جریان دارد. اصرار بعضی مترجمان و روشنفکران معاصر آشنا به زبان‌های فرانسوی و انگلیسی به ارائه‌ی تلفظ اصلی واژه‌های برگرفته از این دو زبان و ارائه‌ی تلفظ اصلی اسمی بیگانه – که آن را تلفظ «درست» می‌خوانند – هم ناشی از خودباختگی و عدم اعتماد به نفس است و هم به دلیل بی‌توجهی به قابلیت‌های زبان فارسی و نادیده انگاشتن داد و مستندهای مابین زبان‌های زنده‌ی دنیا. ارائه‌ی یک تلفظ درست از یک کلمه یا یک اسم بیگانه در زبان میزبان یعنی ارائه‌ی تلفظی که در قالب زبان میزبان جا می‌افتد و جواب می‌دهد، نه تلاش و اصرار در تقلید از تلفظ اصلی: «ساموئل بکت»، نه «شمیول بکت»، «استانی کوبریک»، نه «سنّلی کوبریک»! «استندال»، نه «ستندل» یا «ستندال»!

سکانس آخر

انتقاد شورجه از «مختارنامه»

جمال شورجه خشونت داستان «مختارنامه» را زیاد دانست و گفت صدا و سیما در انتخاب موضوع «مختارنامه» دقت نکرده و مخاطب از دیدن خشونت بیش از اندازه این مجموعه رنج می‌برد.

ایسن کارگردان تهیه‌کننده درباره نقش فیلم‌های تاریخی - مذهبی سینما و تلویزیون به «شهر» گفت: «موضوعات مذهبی اصولاً کلی هستند. به همین دلیل باید حقیقت‌ها را از دل تاریخ جست‌وجو کنیم و بخش‌هایی را برگزینیم که برای مخاطب جذابیت داستانی داشته باشد، در فرهنگ شیعه مردم ما جایگاه ویژه‌ای دارند و در نتیجه اسلام ناب توام با جمال و جلال است که می‌تواند مستندانه جهان‌ی را به خود معطوف کند.»
شورجه درباره هزینه زیادی که صرف ساخت فیلم‌ها و مجموعه‌های تاریخی می‌شود، گفت: «هم فکر می‌کنم مسوولان تلویزیون و تهیه‌کنندگان درباره هزینه‌ای که صرف مجموعه‌های تاریخی می‌شود، باید شفاف‌سازی کنند.»



سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۱۳۸ ■ شماره ۲۱۴ دوره جدید ■ یکشنبه ۲۸ آذر ۱۳۸۹ ■ ۱۳ محرم ۱۴۲۲ ■ ۱۹ دسامبر ۲۰۱۰

آخر

آخرین پیشنهاد: از «آغاز» نولان تا یادداشت‌های مارکز

این بی‌پرده بودن از کجا می‌آید

محمدعلی سجادی



«آغاز» آخرین ساخته «کریستوفر نولان» شگفت‌زده‌تان می‌کند؛ اثری فوق‌العاده که در تداوم و تکامل فیلم‌های پیشین «کریستوفر نولان» است. درست در روزهایی که این فیلم را تماشا می‌کردم کتاب «یادداشت‌های پنج‌ساله» گابریل گارسیا مارکز» را می‌خواندم. مارکز به «گابریل گارسیا مارکز» را روایت می‌کند؛ خوابی که رهایی ندارد. به نظر می‌رسد نولان استاد این ژانر شده است؛ روان‌شناسانه و روایت لایه لایه ذهن و روان که مخاطبش را در این دلیلیزها استاندانه این سو و آن سو می‌برد و فیلم «آغاز» در این ژانر اثری تام و تمام است. استاد اسکورسزی در فیلمی همچون «شاترلاند» این ساختمان تودرتو را در شکلی کلاسیک روایت می‌کند. با این حال او نسبت به کریستوفر نولان کارگردان کلاسیکی محسوب می‌شود و روایتی از این دست را در ابعاد دیگری به تصویر می‌کشد و «کریستوفر نولان» در «آغاز» روایتی مدرترن و پیچیده‌تر را به تماشاگر نشان می‌دهد. بازی‌های فوق‌العاده، فیلمنامه درجه یک و پرداخت استاندانه او سبب می‌شود آخرین ساخته او یک سرورگردن از بهترین‌های این ژانر بالاتر بیایسد. کریستوفر نولان نشان داده است چقدر به سینمای پیش از خودش اشراف دارد. او موفق شد «تجمن» را بار دیگر زنده کند و حالا هم با «آغاز» ثابت کرد از سینمای مایبد خودش هم پیشی گرفته است. ریشه‌های این کارگردان را

درباره یک اتفاق : خداحافظی لری کینگ از شبکه سی‌ان‌ان

خاص و منحصر به فرد

بیژن بیرنگ



من مدت‌ها پیش، حدود ۳۰ سال قبل، در آمریکا با لری کینگ از نزدیک آشنا شدم. به طور کلی حرفه شو، بو بیژننس حرفه‌ای است با ویژگی‌های خاص و منحصر به‌فرد. از این رو شومن نیز کسی است که دارای ویژگی‌های خاصی است. برنامه‌ای چون تالک‌شو برنامه‌ای است که معمولاً با حضور یک فرد شناخته می‌شود. ما آوازه شوهای لری کینگ یا اپرا وینفری را شنیده‌ایم. لری کینگ با هم ویژگی‌های خاص خود در تالک‌شوهای افراد بسیاری را به جهان معرفی کرد. مسائل گوناگونی را در تلویزیون و در برابر میلیون‌ها بیننده شکافت و مطرح کرد. وقتی گفته می‌شود ما یک برنامه‌ای را با شومشن می‌شناسیم، این یعنی چه؟ در عالم هنر، در عالم نمایش شاید صد‌ها هزار مجری یا بازیگر خوب داشته باشیم اما تعداد شومن‌هایی که اکنون آوازه‌شان در گیتی پیچیده است، به انگشتان دو دست هم نمی‌رسد. لری کینگ جزء همین تعداد اندک است. از جمله پیشگوش‌های این حوزه است. افراد بسیاری با تاثیر پذیرفتن از کینگ در این مسیر کارشان را آغاز کرده‌اند مانند اپرا وینفری. برخی از شبکه‌های مهم جهانی امروزه با تالک‌شوهایش شناخته می‌شود. به بیان دیگر برخی تالک‌شو‌ها حیثیت یک شبکه محسوب می‌شوند. می‌توان این گونه گفت که برنامه‌های بسیاری از یک کانال

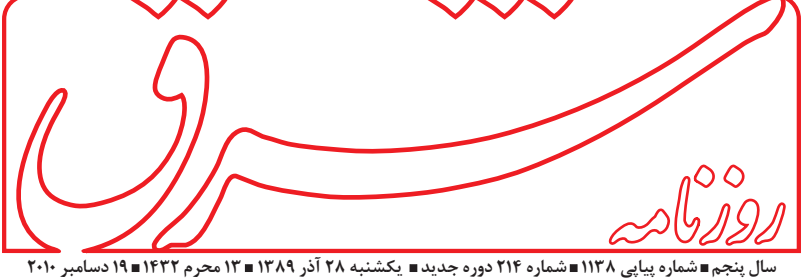


یاد: برای مرگ ناگهانی مینو صابری

پایان زندگی یک هنرمند عاشق

ترانه یلدا

مینو صابری ناگهان برای ابد از میان ما رفت. باورش مشکل است. انسانی چنین باوجود، و هنرمندی چنین موثر. فقدانش ضایع‌ای جبران‌ناپذیر است. مینو صابری در عرصه هنر و فرهنگ فعالیت می‌کرد. سال‌ها بود در معرفی هنرمندان نقاشی و به ویژه عکاسان کشورمان به جهانیان و نیز در کشورمان می‌کوشید و کل آنان را در نمایشگاه‌های دسته‌جمعی و گالری‌های ایران و خارج عرضه می‌کرد. شوقی که مینو صابری در حمایت و معرفی هنر معاصر ایرانی داشت، به‌نظیر بود و مرز نمی‌شناخت. او با مشارکت فعال در سازماندهی و راهاندازی گالری «راه ابریشم» که تخصص خود را در معرفی کار هنرمندان عکس ایران متمرکز کرده بود، توانست به عنوان حامی هنر معاصر ایران، کار بین‌المللی چون FIAC, Paris-Photo, Art Courier و نمایشگاه‌های دیگری در پاریس، لندن، دوی و ابوظبی شرکت دهد، و پس از آن نیز همین کار را در عرصه نقاشی و عکاسی به‌طور هم‌زمان ادامه داد. می‌توان گفت که مینو صابری پیش‌تاز معرفی کار هنرمندان عکاس ایرانی به کانون‌های هنری اروپا و جهان بود. زندگی مینو صابری تماماً هنرمندانه و لبریز از ظرف‌ها و الطاف الهی بود. دامنه هنر در زندگی او، و حیات سرشاری که به اطرافیانش می‌دهید، به هنرهای عکاسی و نقاشی در حیطه رسمی آن محدود نمی‌شد. زندگی او، زندگی یک هنرمند عاشق به تمام‌همان‌بود که از وجود خود در شادی‌ها و مناسبت‌هایی که می‌آفرید می‌گذشت و نثار همه ما می‌کرد. بهترین نمونه، حضور او در هنگام نمایش‌های خواهر و همراه همیشگی‌اش، پری صابری بانوی تئاتر ایران در تالار رودکی و تئاتر شهر بود. مینو صابری از ابتدا در زمینه‌های فرهنگی فعال بود. او دور‌ای نسبتاً طولانی در پاریس دفتر فرهنگی مهمی را برای دا‌روش شاکیان با جدیت اداره می‌کرد. محیط زندگی او، خواهرش، دوستانش، همه در جهان هنر و اندیشه بودند و مینو تازو زمرگ، دغدغه معرفی و حمایت از این جهان را داشت. از آخرین فعالیت‌های او ندوین یک سلسله کتاب‌های آشپزی موضوعی با نگاهی جدید بود که امیدواریم به زودی به نمایش چاپ و نشر یابد. جامعه هنری ایران با فقدان مینو صابری یکی از یاران و حامیان خود را از دست داد.



سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۱۳۸ ■ شماره ۲۱۴ دوره جدید ■ یکشنبه ۲۸ آذر ۱۳۸۹ ■ ۱۳ محرم ۱۴۲۲ ■ ۱۹ دسامبر ۲۰۱۰



محمدرضا درویشی کتاب عبدالقادر مراغ‌ای را منتشر می‌کند
محمدرضا درویشی بعد از به پایان رساندن پروژه شومانه (تصانیف عبدالقادر مراغ‌ای) با صدای همایون شجریان این روزها به همراه هیات مولفان، سخت درگیر نوشتن کتاب «عبدالقادر مراغ‌ای» است که هم‌اکنون در مرحله ویرایش نهایی است. او با اعلام این خبر گفت: برای تالیف این کتاب علاوه بر خودم نویسنده‌های دیگری مانند سیروس جمالی، نگار بویان و بهزاد میرزایی حضور داشتند. در این کتاب از منابع مختلفی استفاده شده که شامل بخش‌های متفاوت است. درویشی گفت: این کتاب شامل زندگینامه عبدالقادر و برشی کوتاه از تاریخ درباره اینکه چگونه سلسله آل جلا‌یر منقرض می‌شود، است.
تهران : آذان ظهر۱۴:۱۲ آذان مغرب ۱۷:۱۴ آذان صبح فردا ۵:۳۹ طلوع آفتاب ۷:۱۰



کرگدن و حیوانات دور هم نشستند تا بحث جدی و کاری‌شان را شروع کنند.اما معلوم بود که کسی حوصله جدیت ندارد. گرگ بیان «فرهنگ مواد مخدر» را که دست کردن دید، مشتاق شد و آن را برداشت و ورقی زد و سری تکان داد و گفت: «عجب کتاب جالبی! ندیده بودمش تا به حال.» از آن سوی میز، جاثانان، مرغ دریایی وارد بحث شد که «فقط عیش این است که قدیمی است و از آل اس‌دی به این طرف نیامده، حال آنکه هر چه چیز عجیب و غریب است، مال همین چند سال اخیر است.» خیلی زود هر حیوانی شد متخصص و اهل فن و در مضار زیاد و محاسن اندک مواد، داد سخن سرداد. آنقدر حرف بی‌ربط با موضوع جلسه زدند که بالاخره موی قاقل به صدا درآمد و همه را ساکت کرد: «لاید می‌داید که چرا دعوت‌تان کرده‌ام. قرار است یک محله منتشر کنیم و طبق معمول نه اسپاسر داریم، نه پول، مهم‌تر از این دوتا، مجوز هم نداریم...» بنیامین، خر فیلسوف‌ماب، نگذاشت که جمله موی عاقل تمام شود و با همان لحن مو ادهمه داد: «فقط مرض داریم که محله دربی‌آوریم.» گرگ بیان دست به آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا تمام مرضا، بالاخص بنده و دوستمان را شای عاقل عنایت بفرما.» کرگن اولش می‌خواست حرفی زنند و بیشتر شنونده باشد، اما بحث به اینجا که رسید، او هم دوشش گل کرد و لب به سخن گشود: «این بیشتر از اینکه یک مرض باشد، یک کرم است که وقتی موی قاقل به نشانه‌هایش در حرف کرگن دردت که، بله، دقیقاً ما پول نداریم، درست، اسپاسر نداریم، درست، هیچ سرمایه‌دار عاقلی به محله ما تبلیغات نمی‌دهد، درست، مهم‌تر از این‌ها مجوز هم نداریم، درست، اما بیکار نمی‌توان لیشتن.»

همه حرف‌های موی عاقل بر مبنای یک توهم قابل قبول بود که فکر می‌کرد توتی یک ملکیت هفتاد میلوینی، هفت، هشت، ده هزار نفر پیدا می‌شوند که حاصل کار انجمن حیوانات مقیم مرکز را پول بدهند و بخورند. دقایقی هم در این باره بحث کردند، اما به هیچ کجا نرسیدند... متأسفانه من دقیقه‌ای غافل شدم و نفهمیدم که چطور بحث به محله و کرم و مشتتری، به کهپیر کرگن رسید، به خودم آمدم دیدم که دوباره دارند درباره پشت ناسور کرگن حرف می‌زنند. سپیدندادن اشتباه نمی‌کرد، حرفش مبنای علمی داشت که «هیچ کرگنی در جهان نیست که کهپیر بزند» این مورد قهراً منصفه ما، یک مورد اشتناشت.

کرگن خجالت کشید که بگوید «همورئید هم در میان کرگن‌ها یک مورد شاذ و نادر است.» سپیدندادن، نمی‌دانم از کجا اطلاعات پزشکی دقیق و عالمانه‌ای داشت. شاید به جهت همان مطالعات غیر روشمند که راه به راه داشت، این‌ها را به دست می‌گرفت و می‌خواند. او گفت: «حیوانات خصوصیات عجیب و منحصر به فردی دارند که اتفاقاً این امر دانشمندان را به این فکر انداخته که از روی دست بهانه، امیزاد را دستکاری ژنتیکی کنند.» مثلا می‌گفت: «کوسه هیچ وقت سرطان نمی‌گیرد، یا سوسک مبتلا به بیماری عفونی نمی‌شود، یا خرس غلیظی برونشیت نمی‌شود و در هیچ دمایی ذات‌الجنب نمی‌کند.» همین بحث‌ها شاید قافلی بود که بنیامین شوخی و جدی پیشنهاد بدهد که «حالا که کرگن کهپیر شده، بنیامین او را به یک آزمایشگاه تحقیقاتی اجاره‌اش دهیم تا بوجدجه نشویه تأمین شود.» در یک جلسه وقتی فیلسوفش چنین اطلاعاتی سر هم کند، ببین سگ و گرگ و خرس و مرغش چه در و گوهری از دهن خارج می‌کنند. سر همین ماجرا، کرگن که بهش برخورد به بود، به طعنه گفت: «بدبخت آن ده، پازنده هزار نفری که مشتتری نوشته‌ها و خزبالت شما هستند.» خوشبختانه کسی از این طعنه ناراحت نشد. چه‌بسا اگر خود آن ده، پازنده هزار خواننده هم می‌شنیدند، لبخندی می‌زدند و می‌گفتند: «چه کنیم؟ از قدیم گفته‌اند که کور، کور را پیدا می‌کند، آب چاله را، و شیش لحاف کهنه را.» همین فرمایش را مو با زبان مودبانه‌ای گفت که «مناقره فر دین بی‌مشتری نیست/ گروهی این، گروهی آن پسندند.» بحث به هر کجا رسید و به هر کجا رفت، کرم محله درآوردن از جان و تن حیوانات بیرون نرفت. خیلی طول نکشید که کرگن منظور دوستانش را فهمید. گفت: «از وقتی من از بیشه به شهر آمدم،امیر زندگی‌ام را با شندرخاز حق‌التالیف می‌گذارم. خدا هم به کم من برکت می‌دهد و به هر جان‌کنندی هست، یا پول قلم، اول برج را به آخر برج «وسا برس» می‌کنم. معمولاً که البته کسی حق‌التالیف نمی‌دهد، می‌گویند مثل مهره است کی دلاده کی گرفته؟»

کرگن دانش حرف می‌زد که گرگ پرید وسط حرش که اجرت‌المش را هم می‌گیرند.» ظاهراً گرگ دل پری از این ماجرا داشت. کرگن درخواست و گفت: من به رسم جنگل و بیشه عرض کردم. به هر حال خواستم بگویم اگر منظورنار منم که حق‌التالیف بگیرم، عیبی ندارد. شما از پس مخارج کاغذ و چاپ و فنی و... بر آید، من حق‌التالیف نمی‌خواهم... دوست دارم باز هم دامه دهم، اما از شما با این نگاه‌های خشم‌آلودن‌ای می‌ترسم.



شماره جدید محله «یادبادک» منتشر شد. در این شماره به مناسبت ۱۲ آذر روز جهانی معلولان، نشریه یادبادک محتوا و فرم کلی خود را به موضوع کودکان با نیازهای ویژه اختصاص داده است. داستان‌هایی با موضوع کودک کم‌تحرک، کودک ریزاندام (تفاوت جسمی)، قطعه ادبی از زبان کودک نابینا، آموزش آشپزی، کاردستی و نقاشی با تکیه بر قابل استفاده بودن برای کودکان نابینا، خاطره یک کودک که پدر و مادر نابینا، داستانی در مورد کودک ناشنوا که از سمک استفاده می‌کند، همه را در شماره ۶۹ یادبادک می‌خوانید.

دغدغه روشنفکری: انتشار دانشنامه دانش گستر

دماسنج فرهنگی جامعه

کامران فانی



انتشار دانشنامه ۱۸ جلدی دانش گستر این پرسش را در برخی اندهان جاری کرده که اساساً چه نیازی به انتشار این گونه آثار است. به نظر من شکل‌گیری و تولید کتاب با چنین حجم گسترده‌ای، پیش از آنکه یک امر از بالا باشد، یک درخواست از طرف خود جامعه است. امروزه شاهد رواج و شکوفایی کتاب‌های مرجع هستیم؛ کتاب‌هایی که پاسخ پرسش‌های گوناگون مردم را می‌دهند. این شکوفایی و رواج دایره‌المعارف‌نویسی در ایران امروز البته ناشناگر این است که جامعه ما یک جامعه کنجکاو است.

جامعه‌ای که پرسش داشته باشد و به دنبال پاسخ برای آن یگردد، یک جامعه پویاست. جامعه‌ای که پرسش نداشته باشد یا برای هر پرسش از قبل پاسخی آماده داشته باشد، جامعه راکدی است و بنابراین پیشرفت نمی‌کند. کتاب‌های مرجع به یک معنی دماسنج فرهنگی جامعه هستند. با نظر به این گونه آثار می‌توان گفت جامعه تا چه حد پرتکا‌پوست یا چقدر سرد و فسرده است و از این نظر هم معیار خوبی است برای اینکه ما یک جامعه‌ای را بسنجیم. از میان کتاب‌های مرجع می‌توان لغتنامه‌ها، فرهنگ‌ها، کتابشناسی‌ها، دایره‌المعارف‌ها و انواع دیگر را نام برد که همه آنها تلاش دارند پرسش‌های مراجعه‌کنندگان را پاسخ بدهند.

در این میان البته دایره‌المعارف‌ها شاید از همه مهم‌تر و سودمندتر باشند زیرا در آنها مسائل مختلف به طرز خاصی

چشم‌انداز: درباره فیلم کارت قرمز

دریغ از مجنون

زاون قوکاسیان

اصولاً وقتی روزنامه‌ای می‌خوانم صفحه حوادث را نمی‌بینم یا اگر دیدم آن را کناری می‌گذارم. معمولاً این صفحات لایب هستند. بنابراین به سادگی کنار گذاشته می‌شوند. این صفحات برایم نه جذاب است نه خواندنی. حوادث را اصلاً از هیچ رسانه‌ای دنبال نمی‌کنم. نمی‌دانم سال ۸۵ بود یا ۸۶ که فیلم کارت قرمز ساخته مهناز افضلی را در یکی از جشنواره‌های خارج از ایران دیدم و بعداً هم شنیدم که آن را در جشنواره سینمای مستند سینما حقیقت نمایش دادند. فیلم درباره یک منتهم به قتل است؛ شهلا جامد. از تاثیر این فیلم هیچ وقت نتوانستم در امان باشم. در این فیلم شهلا جامد از وری دادگاه‌ها و جلسات رسمی که تدوینی از فیلم‌هایی از زندگی خصوصی او نیز هست شناخته می‌شود. انگار دو تا فیلم تماشا می‌کنم؛ یکی تصاویری است که نگاه می‌کنم و دیگری فیلمی است که در ذهن من شکل گرفته. استنش در این ۴/۵ سال اخیر به خاطر تاثیر فیلم کارت قرمز صفحه حوادث، یکی از صفحات اصلی روزنامه برایم شده است یعنی ناخودآگاه به این صفحه می‌رسم. مبدا خبری از شهلا جامد باشد و سینمای ذهن من که ادامه سینمای کارت قرمز است از آن بی‌خبر بماند. در هر صورت ساختار این فیلم مستند

گزارش آخر: آرتور کائن دوپل همچنان محبوب

سر نوشت خانه خالق شر لوک هلمز در دادگاه عالی

مانی فراهانی

را در سال ۱۹۰۷ فروخت. این خانه در سال ۲۰۰۴ به قیمت ۱/۱ میلیون پوند به مالک فعلی فروخته شد. اگر علاقه‌مند به داستان‌های پلیسی باشید و از شما پرسند یکی از مشهورترین آدرس‌های جهان را نام ببرد بدون شک آن آدرس آرتامان ۲۲۱ ب خیابان بیکر لندن خواهد بود؛ محل زندگی شرلوک هلمز. این مکان در زمان نگارش داستان‌های هلمز وجود خارجی نداشت. بعدها با توسعه خیابان بیکر پلاک ۲۲۱ب را تبدیل به موزه شرلوک هلمز کردند. در این موزه میز کار کارآگاه مشهور و وسیله‌هایش و همچنین مجموعه‌هایی از داستان‌های معروفش قرار دارد. در کتاب رکوردهای گینس از نام شرلوک هلمز به عنوان شخصیتی نام برده شده که بیشترین اثر تصویری بر نمایشی بر اساس داستان‌های او ساخته شده. طبق آمار این کتاب از سال ۱۹۰۰ تاکنون ۷۵ بار زیگر در ۲۱۱ اثر تصویری نقش شرلوک هلمز را بازی کرده‌اند که از این میان به اعتقاد بسیاری از شرلوک هلمزشناسان جرمی برت در سریال تلویزیونی تولید تلویزیون گرانا‌دا، بهترین تصویر و نزدیک‌ترین تصویر به شخصیت اصلی را ارائه داده است.

